

حقانی در جلسه هشتم از سلسله جلسات «نقش روشنفکران در مشروطه و پس از آن»:

انگلیسی‌ها با امثال تقی‌زاده مشروطه را به شکست کشاندند

موسی حقانی، استاد دانشگاه و پژوهشگر تاریخ معاصر در سلسله جلساتی با عنوان «نقش روشنفکران در مشروطه و پس از آن» که به همت حوزه هنری برگزار شد، ضمن معرفی جریان روشنفکری و تاریخچه آن، نقش این جریان فکری و سیاسی را در تاریخ معاصر و ارتباط آن با تشکل‌های فراماسونری بررسی کرده است. «فرهیختگان» مجموعه این درسگفتارها را تدوین و تاکنون هفت جلسه آن را منتشر کرده است. در جلسه هشتم حقانی در ادامه معرفی روشنفکران دوره مشروطه به معرفی سیدحسن تقی‌زاده پرداخته است. تقی‌زاده یکی از چهره‌های مطرح در فضای روشنفکری ایران است که هم در مشروطه و هم در دوره پهلوی اول و هم جزء چهره‌های شاخص، مطرح و اثرگذار است. به تعبیر حقانی در حقیقت او جزء آن ۵۴ نفری است که از دوران مشروطه وارد دربار پهلوی شده‌و همکاری‌هایی را با آنان داشته‌اند. البته این همکاری فراز و فرودهایی هم داشته که در این جلسه مورد بررسی قرار گرفته است. آنچه در ادامه می‌آید مشروح جلسه هشتم این درسگفتار است.

ارتباط تقی‌زاده با فراماسون‌ها

سیدحسن تقی‌زاده چهره‌ای است که بحث‌های فراوانی پیرامون او رخ داده و علی‌رغم این بحث فراوان، هنوز هم وجوهی از شخصیت او ناشناخته مانده است. شاید دلایلش این باشد که او تعددی در پنهانکاری داشته و تلاش کرده است بخش‌هایی از زندگی خود را آشکار نکند. از جمله این موارد می‌توان به عضویت او در فراماسونری اشاره کرد. همه می‌دانستند که تقی‌زاده فراماسون است اما هیچ وقت رسماً این موضوع را اعلام نکرد؛ حتی زمانی که راجع به فراماسونری صحبت کرد و به نقش آنان در انقلاب مشروطه اشاره کرد نیز رسماً خود را فراماسون نخواند است. این کار او باعث شده که خیلی مطرح نشده و وجوه مختلف زندگی اش برای تاریخ‌نگاران نمایان نشود.

سیدحسن تقی‌زاده متولد تبریز و پدرش اهل اردوباد است که این منطقه در جنگ‌های ایران و روسیه از کشور جدا شد و مردم آن جزء قفقازی‌هایی به حساب می‌آیند که در تبریز ساکن شدند. پدر او روحانی است و تحصیلات خود را در نجف پشت سر گذاشته و شاگرد شیخ انصاری بوده است. او بعد از تحصیلات در نجف به ایران برمی‌گردد و در تبریز موقعیت اجتماعی خاصی پیدا می‌کند. از آنجا که پدر تقی‌زاده روحانی بوده، خود او نیز مباحثی از فقه و حقوق را یاد می‌گیرد و از ۱۳، ۱۴ سالگی با افراد دیگری آشنا می‌شود و سمت مطالعه ریاضی، علوم طبیعی و البته آثار شیخیه می‌رود. او در اظهارنظری می‌گوید که علمای شیخیه به مراتب بهتر از علمای ماسونی هستند در حالی که بعداً در نقد اسلام، این حرف خود را نقض می‌کند. او بعد از مرگ پدرش، به سمت علوم طبیعی می‌رود و خیلی زود به ریاضیات مسلط می‌شود و حتی در دارالفنون تبریز ریاضی درس می‌دهد. سپس به خواندن آثار ملکم‌خان و میرزا عبدالرحیم طابلوب می‌پردازد و وارد مسیر روشنفکری می‌شود. جالب است بدانید او صراحتاً اعلام می‌کند که «من کاملاً تحت‌تأثیر آرای ملکم‌خان بوده‌ام. همین موضوع باعث می‌شود که او نسبت به روحانیت شیعه و به‌ویژه روحانیون اصولی موضعی جدی بگیرد.

از عمامه تا کفن، محتاج غرب

اگر چه امروز خیلی هاتلاش می‌کنند که بگویند سیدحسن تقی‌زاده در ماجرای مشروطه پیشگام بوده، باید دقت داشت که او جزء پیشگامان نبوده است. او زمانی وارد جریان مشروطه می‌شود که تمام اتفاقات شروع شده است و از این منظر، نقش بارز و جدی در شکل‌گیری جریان ابتدایی مشروطه ندارد. تقی‌زاده به واسطه آشنایی با افکار ملکم‌خان، با جامعه‌آدمیت نیز آشنا و بعداً در انشعاب آن جزء کسانی می‌شود که به تاسیس لژیوناری ایران اتهام می‌ورزند. او روحانیون اصولی را متعصب می‌داندست و بر همین اساس با آنان درگیری داشت. او در خاطرات خود بیان می‌کند که از ۱۶ سالگی به دنبال راهبای از تقدیر و اطاعت کورکورانه تبعیدی بوده است. در حقیقت از همان زمان است که با شیخی‌ها ارتباط می‌گیرد و به مبارزه با روحانیت می‌پردازد. او به غیر از کتاب‌های ملکم‌خان و طابلوب، بسیاری از نشریه‌های خارجی را مطالعه می‌کرد که در مصر، ترکیه، عثمانی و... منتشر شده است. در حقیقت فضای او در آن دوره، کاملاً یک فضای روشنفکری است چرا که تحت‌تأثیر آن آثار قرار می‌گیرد. در همین ایام یک کتاب به نام «عجایب آسمانی» را از زبان فرانسوی ترجمه می‌کند. او در کتاب «زندگی طوفانی» نوشته که «۸۰ درصد فهم سیاسی من به واسطه ملکم‌خان شکل گرفته است و تحت‌تأثیر او هستم. از همه‌جا کتاب‌های او را پیدا می‌کردم و با شور و علاقه‌آن را می‌خواندم.» تقی‌زاده در سال ۱۳۲۱ به قفقاز، استانبول و دمشق می‌رود و در جریان این سفر، دیدارهای زیادی را با بسیاری از روشنفکران دارد. وقتی در سال ۱۳۲۳، مشروطه در تبریز به اوج می‌رسد، دوباره به تبریز برمی‌گردد و از آن به بعد، درگیر ماجرای مشروطه می‌شود. اگر خاطرات او را بخوانید می‌بینید در زمانی که در استانبول بوده است، مقاله‌ای را منتشر می‌کند که در آن وابستگی ایران به پوشاک غربی را رد می‌کند. این مقاله بسیار عجیب است چرا که با سیره بعدی او جور در نمی‌آید. جالب است بدانید که او در این مقاله می‌گوید که ما از عمامه تا کفن محتاج غرب شده‌ایم. همچنین با ذکر یک حدیث از امام علی (ع) می‌گوید که هرکس به کسی احتیاج پیدا کند، برده و بنده او می‌شود و از همین منظر، احتیاج ما به غرب، ممکن است منجر به بندگی ما شود. باید اشاره کنم او در سفری که به قفقاز داشته است، به دیدار طالبوف می‌رود و چهار روز میهمان او می‌شود.

پناهندگی تقی‌زاده به سفارت انگلیس

تندروی‌های تقی‌زاده بسیار گسترش پیدا می‌کند و حتی در مواردی که شاه می‌خواهد با مشروطه‌خواهان سازش کند، آنان اجازه نمی‌دهند و به اختلافات دامن می‌زنند. شاید دلیل این موضوع را این‌گونه بتوان بیان کرد که تا آن زمان روحانیت کار اجرایی انجام نداده بود و به همین دلیل هریک از روحانیون مجبور بودند به یکی از کسانی که قبلاً سابقه کار اجرایی داشتند، اعتماد کنند. باید این نکته را بگویم که روحانیت شیعه از سال ۱۳۱۷ به این نتیجه می‌رسد که تداوم وضعیت آن موقع ایران منجر به نابودی کشور می‌شود. به همین دلیل جلساتی در نجف برگزار می‌شود و روحانیونی نظیر آخوند خراسانی، شیخ فضل‌الله نوری و... دور هم جمع می‌شوند و پروژه تغییرات در ایران را کلید می‌زنند. هم‌زمان با آن، انجمن اخوت و جامعه آدمیت نیز دست به کار می‌شوند. آنان در زمان ناصرالدین شاه نمی‌توانستند کاری کنند اما بعد از آن بسیار فعال می‌شوند. اگر چه نمی‌توانند کسی را وارد میدان کنند. در حقیقت، این علما هستند که مردم را بسیج می‌کنند. آنان نیز وقتی ناتوانی خود و توانایی علما را می‌بینند، کم‌کم به علما نزدیک می‌شوند و تلاش می‌کنند ضمن استفاده از ظرفیت روحانیت برای بسیج کردن مردم، آشوب ایجاد کنند. در ابتدا، نقشه ترور اتابک را می‌کشند، سپس سراغ خود محمدعلی شاه می‌روند و او را ترور می‌کنند و در نهایت، این درگیری‌ها به بمباران مجلس و به توپ بستن آن کشیده می‌شود. در این ماجرا، تقی‌زاده جزء محرکان بوده است اما جالب است که وقتی مجلس بمباران می‌شود، او فرار می‌کند و به سفارت انگلستان پناه می‌برد و توسط آنان از طریق قفقاز از ایران خارج می‌شود. تقی‌زاده بعد از قفقاز، وارد پاریس شده و ادوارد براون وقتی متوجه می‌شود که تقی‌زاده وارد فرانسه شده است، به سراغ او می‌رود. نکته بسیار جالب اینجاست که براون بعداً به صراحت اعلام ازلی بودن می‌کند و به این فرقه می‌پیوندد. به همین دلیل است که بهایی‌ها اقبال خوبی نسبت به او ندارند. ادوارد براون در نوشتن تاریخ بهایی نیز بسیار مؤثر بوده است. تقی‌زاده به واسطه ادوارد براون در یک کتابخانه مشغول کار می‌شود و حقوق دریافت می‌کند. البته این ظاهر کار است و در باطن اتفاقات دیگری رخ می‌دهد. به این معنی که در ظاهر، او در کتابخانه کمربرج مشغول کار شده اما حقوقش از جای دیگر تأمین می‌شود و حتی نامه‌هایی که بین او و ادوارد براون رد و بدل می‌شود، نشان از رابطه دیگری دارد. در اینجاست که تقی‌زاده با مجامع ماسونی آشنا می‌شود، در نشریات آنان حضور فعال پیدا کرده و در صاحب‌های بسیار به صورت مفصل قاجاریه را نقد می‌کند.

اصرار به تفکیک سیاست از دیانت!

تقی‌زاده در کتاب خاطرات خود می‌گوید که «شاه می‌گفت من مشروعه را قبول دارم نه مشروطه را؛ آخوندها هم می‌گفتند که این درست است.» البته به نظرم، تفاوت‌های نگاه علما و شاه مشخص است. دقت کنید که در جریان متمم قانون اساسی، درگیری‌ها بیشتر و تندتر می‌شود و تقی‌زاده با صراحت راجع به دخالت‌های شرعی و اختیارات علما در امور عرفی موضع‌گیری می‌کند. اعتقاد او این است که باید تفکیک سیاست از دیانت کاملاً اجرا شود. در تبریز نیز همان کسانی که به او فشار وارد کرده بودند، به شدت پشتش هستند و به مجلس فشار می‌آورند. جالب است بدانید که به واسطه فشار این گروه، فضای مشروطه تبریز کاملاً عوض می‌شود. به این معنی که قبلاً فضایی آن کاملاً دینی بوده است و حتی بسیاری از مشروب‌فروشی‌ها، کاباره‌ها و... بعد از مشروطه بسته می‌شود اما بعداً فضا کاملاً ضددینی می‌شود به گونه‌ای که حتی انجمن تبریز آشکارا می‌گوید قانون مشروطه می‌خواهیم نه قانون شریعت! این اتفاقات باعث ایجاد درگیری‌هایی نیز می‌شود. عجیب است که چرا علمایی نظیر آقایان بهبهانی، طباطبایی و... تسامح نشان می‌دهند و به‌نوعی همکاری می‌کنند. البته رفتار طباطبایی قابل حدس است چرا که با تقی‌زاده هم لڑی است و به او اعتماد داشته است. به نظر می‌رسد که به غیر از شیخ فضل‌الله نوری، بقیه بسیار خوشبینانه با اتفاقات برخورد می‌کردند. البته بسیاری از روشنفکران دینی را نیز با پول می‌خریدند و به نجف می‌فرستادند. در حقیقت، اعتماد اشتباهی به آنان به وجود آمده بود و به همین دلیل است که وقتی شیخ فضل‌الله درگیر می‌شود، از ایشان جدا می‌شوند و در تمام درگیری‌ها نیز ازلی‌ها پشت تقی‌زاده هستند. شاید به همین دلیل است که عده‌ای فکر می‌کنند که تقی‌زاده ازلی است. البته من فکر نمی‌کنم که این‌گونه بوده باشد اما به نظرم بسیار مربوط است. جالب است بدانید که وقتی روزنامه صبح صادق متن پیشنهاد شیخ فضل‌الله نوری را مبنی بر اینکه بر مصوبات مجلس، پنج نفر از علما باید نظارت داشته باشند، چاپ می‌کند، ازلی‌ها به دفتر روزنامه حمله و آن را ویران می‌کنند. علاوه‌بر این، به صاحب روزنامه می‌گویند این شماره را باید مجدداً چاپ کنی که حتی در تاریخ نیز اثری از آن باقی نماند. این ماجرا ادامه دارد تا زمانی که به خانه شیخ فضل‌الله حمله می‌کنند و او مجبور به مهاجرت می‌شود. در ادامه، شیخ فضل‌الله یک دستگاه چاپ سنگی تهیه می‌کند و بیانات خود را به واسطه آن به گوش مردم می‌رساند. تقی‌زاده هم برای مقابله با این موضوع، به مجلس می‌رود و اجازه می‌گیرد که این دستگاه را توقیف کند.

از اظهارات در خصوص قصاص و حجاب تا تبعید و راهاندازی حلقه برلین

و... در نشریات آنان زده می‌شود. همه دعواها بر سر متمم اصل دوم قانون اساسی است که مربوط به نظارت گروه پنج نفره است. در حقیقت، در تهران کار بالا می‌گیرد و هر روز درگیری است. با این اوصاف، سیدعبدالله بهبهانی هوای تقی‌زاده را دارد؛ وقتی که علمای نجف، شرایط را چنین می‌بینند، بر فساد سیاسی تقی‌زاده حکم می‌دهند اما سید عبدالله بهبهانی به روایتی سه‌ماه و به روایتی دیگر ۶ ماه، حکم را نگه می‌دارد و نمی‌گذارد منتشر شود. در حقیقت، نظر او بر این است که با تقی‌زاده و گروهش تعامل کند و هوای آنان را داشته باشد. شاید این موضوع به این دلیل بوده است که آنان حس می‌کردند چون نمی‌توانند با افراد محمدعلی‌شاه حکومت را اداره کنند و باید افراد خود را روی کار بیاورند، به آنان امید بسته بودند. در ادامه هم به اشتباه به ناصرالملک و حتی در زمانی به تقی‌زاده امید می‌بنند. تقی‌زاده بر جدایی دین از سیاست تأکید دارد و به همین دلیل در مجلس درگیر می‌شود. سیدعبدالله بهبهانی می‌بیند که تیم تقی‌زاده هر روز یک داستان جدید رقم می‌زند و در نهایت حکم فساد سیاسی تقی‌زاده را منتشر می‌کند. همین مساله باعث می‌شود که تقی‌زاده را از مجلس بیرون کنند و او در در نهایت از کشور خارج می‌شود. این نامه هنوز هم در کتاب‌ها موجود است و می‌توان آن را جست‌وجو کرد. البته در کنار این نامه، اعلامیه‌های دیگری نیز صادر می‌شود. این اعلامیه‌ها باعث می‌شود که تقی‌زاده از ایران برود و به اصطلاح تبعید شود. البته خودش می‌گوید که من به استراحت رفته‌ام اما همه چیز مشخص است. او سپس به بلژیک، انگلیس و... می‌رود و نزدیک ۱۵ سال در انگلستان زندگی می‌کند. او در این مقطع بیکار نیست

ایفای نقش کلیدی به نفع انگلیس

عمدتاً گفته می‌شود که تقی‌زاده برای ورود به مجلس، سن قانونی نداشته است و برای رسیدن به آن، شناسنامه‌اش را دستکاری کرده است. به هر حال، او وارد مجلس می‌شود و اتفاقاتی را رقم می‌زند که در تاریخ‌نگاری دوران مشروطه مهم است. جالب است بدانید بعدها او در مجلس تبدیل به یکی از محورهای اصلی جریان تندرو می‌شود. خرقاتی در نامه‌ای خطاب به مستشارالدوله می‌گوید که مشروطه روی کاکل سه نفر می‌چرخد؛ مستشارالدوله، تقی‌زاده و میرزاآقای فرشی. از آنجا که او مواضع تندتی داشته و زبان نیز بلد بوده است، به درد این افراد می‌خورد چرا که تلاش می‌کند با ترجمه قانون اساسی دیگر کشورها، هجمه‌ای راه بیندازد. در همان زمان است که او به‌عنوان یکی از ۹ عضو اصلی نوشتن متمم قانون اساسی انتخاب شده و از همان زمان است که درگیری‌های او با شیخ فضل‌الله نوری جدی می‌شود. از همین منظر، تقی‌زاده را باید از سرسخت‌ترین افراد در مواجهه با روحانیت دانست و زمانی که وارد مجلس نیز می‌شود، فعالیت‌های زیادی علیه این جریان انجام می‌دهد. یکی دیگر از اتفاقاتی که در این مقطع رخ می‌دهد و بعداً با مواضع اعلامی او در تضاد است، دفاع از قرارداد ۱۹۰۷ است. او در ابتدا از این قرارداد دفاع می‌کند اما بعدها به صورت جدی و مفصل علیه آن سسخترانی می‌کند. دقت داشته باشید که این قرارداد برای انگلیسی‌ها کلیدی بوده و چون او آدم انگلیسی‌ها بوده است، واکنشش به این قرارداد متفاوت می‌شود. یکی از نکات پنهان در زندگی تقی‌زاده، پیوند او با انگلیسی‌ها و همکاری با آنان است. البته این موضوع برای همه آشکار بوده است اما تقی‌زاده تلاش می‌کند با پنهان کردن عقاید خود، این موضوع را کتمان کند.

زمانی که می‌خواهند قانون اساسی مشروطه را بنویسند، دو دیدگاه در کشور وجود دارد. دیدگاه اول، دیدگاه شیخ فضل‌الله نوری، آقای بهبهانی و قاطبه علماست. آنان در این دیدگاه می‌گویند که مجلس مصوبات آن باید کاملاً منطبق بر اسلام و قوانین شرعیه باشد. در مقابل، دیدگاه دوم نیز وجود دارد که متعلق به تجددگراهاست. تقی‌زاده و سایرین می‌گویند که مجلس ما بسیار ناقص است و بدتر آن که در راه تکمیل نیز نیست و باید با کمک پارلمان‌های غربی مجلس سازیم.

بازگشت خائنه تقی‌زاده به ایران

در مکاتباتی که بین ادوارد براون و تقی‌زاده وجود دارد، دیده می‌شود که اطلاعاتی رد و بدل می‌شود که به مناسبات فرهنگی دو نفر خیلی ارتباطی ندارد. برای مثال، درخواست می‌کند که از میزان نفوذ کتاب‌هایی نظیر سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، تاریخ بیداری ایرانیان و ملانصرالدین برایش بنویسد. ملانصرالدین نشریه‌ای بوده که در قفقاز چاپ می‌شده و در آن کسی به‌نام ملانصرالدین راسوه‌می کردند و به این واسطه، هرآنچه دل‌شان می‌خواست به روحانیت و جریان دینی می‌بستند. براون همچنین درخواست می‌کرد که بسیاری از چهره‌های مذهبی شیعه را برایش معرفی کند و از آنجا که تقی‌زاده اهل مطالعه بوده است، اطلاعات بسیار زیادی به‌ویژه راجع به دولت شیعی صغوی به او می‌دهد. از دیگر مواردی که ادوارد براون از تقی‌زاده درخواست کرده، شعائر مذهبی مردم و آیین‌های سنتی آنان بوده است. مثلاً از او می‌پرسد که تعزیه چیست و چه کسی مخترع آن بوده است. در مقابل، ادوارد براون خدماتی نیز به او ارائه می‌دهد برای مثال به چاپ کتاب‌هایشان کمک می‌کند. جالب است که در چاپ کتاب‌هایی که تحریف تاریخ در آن بسیار زیاد بوده، بسیار زیاد کمک کرده است، مثلاً کتاب تلقی روح ایران به نویسندگی کاملزاده، با حمایت ادوارد براون به چاپ می‌رسد. در حقیقت، ارتباط با ادوارد براون به رشد تقی‌زاده بسیار کمک می‌کند.

در ماجرای بسته شدن مجلس، به پیشنهاد ادوارد براون، تقی‌زاده به صورت مخفیانه به ایران برمی‌گردد و در دوره‌ای که باقرخان و ستارخان به دستور علمای نجف برو و بی نفوذ دارند، تقی‌زاده با انگیزه سد کردن این نفوذ، ماموریت می‌یابد و وارد تبریز می‌شود. به همین دلیل است که وقتی کسروی به این بخش از زندگی تقی‌زاده و مشروطه می‌رسد، در توصیف این کار او می‌گوید که «او برای میوه‌چینی آمد.» در حقیقت منظورش این است که تمام زحمات را کسان دیگر کشیدند و او در پایان آمده است تا مدیریت کند و ستارخان و باقرخان را حذف کند. البته مقاومت‌هایی صورت می‌گیرد اما خیلی کارآمد نیست. اگر می‌خواهید افراطی‌گری در مشروطه و کارهایی را که آنان در تبریز انجام دادند متوجه شوید، یادداشت‌های ثقه‌الاسلام را حتماً بخوانید. او یک مشروطه‌خواه است که در عین حال می‌داند مشروطه بدون دین در ایران نخواهد ماند. علاوه‌بر این کتاب زندگینامه ثقه‌الاسلام نیز بسیار مهم است که بهتر است خوانده شود. اگر کسی می‌خواهد تقی‌زاده را به‌خوبی بشناسد، این دو کتاب را حتماً بخواند. دقت داشته باشید که انگلیسی‌ها برای شکست خوردن مشروطه به دنبال آوردن گروه‌های مختلف به کشور هستند. آنان روحانیت را مانع خود می‌بینند و به همین دلیل سعی می‌کنند با آوردن اشخاصی نظیر تقی‌زاده به کشور، این جریان را در هم بشکنند.



و فعالیت‌های گسترده‌ای دارد. جالب است بدانید که سیدعبدالله بهبهانی کمی قبل‌تر حکم را به تقی‌زاده نشان می‌دهد و به او می‌گوید که یک سفر به عتبات برو و از علما عذرخواهی کن. تقی‌زاده می‌گوید که من از هیچ کس عذرخواهی نمی‌کنم چرا که این روش من است و به آن اعتقاد دارم. در نهایت، سیدعبدالله بهبهانی کشته می‌شود. تقی‌زاده در سال ۱۹۱۳ سفری به آمریکا دارد. دعوت‌کننده او علی‌قلی خان نبیرالدوله است. او همچنین در سال ۱۹۱۴ به آلمان سفر می‌کند و حلقه برلین را در آنجا به راه می‌اندازد. ...

(ادامه دارد)